

دوست حقیقی مهربان اثر خامه عبرنثار آن یار وفادار چون نفعه گلشن اسرار مشام مشتاقان را معطر و معبر نمود دل زنده میشود بسماع کلام دوست چه عنایتست یا ربّ که سواد مداد را آینه کاشف اسرار نمودی و خامه و داد را ترجمان سرائر فؤاد فرمودی گمان صفحه‌ئی نمودم چون گشودم صحیفه‌ئی یافتم بلکه کتاب مبینی بود و اثر کلک مشکینی

باری ذکر میرزا ملکم خان را فرموده بودید که استفسار از روش و سلوک این طائفه نموده بودند و حال آنکه بر نوایای صادقه و مقاصد خیریه و خلوص طوئیت و حسن سریرت و خیرخواهی عموم عالم که مبنای اصلی و اساس حقیقی این طائفه است نهایت اطلاع را دارند البته مقصدی پنهان در اظهار تجاهر داشته‌اند سبحان‌الله بیگانگان برلین و انگلند دوست یگانه و آشنا شوند و آشنایان بیگانگی نمایند و حال آنکه بر عموم ایرانیان دور و نزدیک ترک و تاجیک مشهود و مسلم شده است و مجال شبهه و گمان نمانده که این مظلومان با وجود نهایت ظلم و عدوان دیگران در خیرخواهی ایران و ایرانیان جانفشانی نمایند بقسمی که در مقابل تیغ و شمشیر ستمکاران هر زخمی را مرهمند و هر دردی را دریاق اعظم هرچند جام زهر چشند ساغر شهید بخشند نیششان را نوبند و دیوشان را سروش چشم از آسایش جان و راحت وجدان ببوشند و در سعادت عموم بکوشند در انجیل جلیل میفرماید دشمن را دوست دارید و بدخواه را خیرخواه باشید جور و جفا را بمهر و وفا مقابلی کنید حال اگر انصاف باشد ملاحظه میشود که این حقیقت روش و سلوک این آوارگان و خلق و خوی آزادگانست ملاحظه فرمائید که مدتیست هرچند پیوسته هدف سهام و سنان گشتند و معرض ظلم و عدوان لبی بشکوه نگشودند و غباری بر خاطری نشانند و داوری نزد داوری نبردند جز خدا پناهی نجستند و بغیر از رحمت پروردگار غمخواری نخواستند دست از مال و جان بشستند و برضای حضرت یزدان پیوستند شب و روز بدل و جان خروشدند و کوشند که خفتگان را بیدار نمایند و درندگان را انسان دیوسیرتان را فرشته کنند و بدبختان را خیرخواه عالمیان حمد خدا را که در اقلیم ظلمانی ایران چنین شمع نورانی برافروختند اگرچه سراپا سوختند و کالبد مرده را زنده نمودند اگرچه بهر ستمی آزرده گشتند

گروهی در ایران بتخریب و تدمیر مشغول و قومی چون آتش سوزان بتضییع و اهلاک و تفریق مشهور جمعی هواخواهان وطن بترمیم و تصلیح موصوف و این آزادگان اگر انصاف باشد ملاحظه میشود در کمال بردباری و مظلومی بتأسیس و تعمیر و تحکیم اصل بنیان ملت و دولت مألوف چه که بزرگواری هر دولت و ملتی و ترقی و سعادت جاودانی هر قوم و امتی منوط و موکول بتصحیح اخلاق و تحسین اطوار و تحصیل دانائی و تدرّج در مدارج کمالات انسانیست ولکن چه فائده که قلم در دست بدخواه است و شاهد و قاضی هر دو دشمن آزادگان بی ملجأ و پناه

در بدایت منشأ این طائفه از عدم اطلاع و شدت تعرّض و اطماع و درندگی عمّال و خونخواری جهّال در بعضی جهات چون با وجود بیگناهی هجوم شدید از قریب و بعید دیدند دستی بمدافعه گشودند ولکن حال چهل سالست چون بحقیقت روش و سلوک بی‌بردند اگرچه جمیع خاک ایران بخونشان آغشته گشته و در هر روزی بآتش جانسوزی سوختند جز سر تسلیم و رضا نهدادند و بغیر از درگاه الهی ملجأ و پناهی نجستند در شبهای تیره بلایا بنورانیّت صدق نوایا خوش و روشند و در گرداب مهالک و رزایا بصفای وجدان گلزار و گلشن باری حوادث تازه ایران جهان را تیره نماید جز بچشم گریان و قلب سوزان شرح نتوان داد زیرا استماعش دل سنگ خاره را پاره‌پاره نماید و باه و ناله آرد و مختصرش اینست

چندیست که متعلّقین آقا میرزا ملکم خان در ایران بشوق و شور آمده‌اند و در بعث و نشور چندی بود زبان بتقییح و تزئیف روش و سلوک حکومت گشوده بودند و در بعضی مواقع بکنایه و اشاره و در خلوات بصریح عبارت از روش وزیر اول نهایت نکوهش و از بی‌نظمی حکومت و بی‌فکری حکمران شکایت میکردند تا آنکه روزنامه قانون بمیان آمد و شیخ جمال‌الدین

افغانی نیز در گوشه و کنار از جهت دلگیری از حکومت بنای قدح و مذمت گذاشت و در ضمن مکالمه ماهرانه تحریک و تشویق و تعیب و تزییف مینمود و از قرار روایت کار بجائی رسید که اوراقی نوشتند و بکوچه و بازار انداختند و نوشته شدید المضمونی بشاه بلطائف الحیل رساندند و چون بمزاج شاه آگاهند نمایشی کردند و بگمان انداختند که جمع غفیری هستند و عنقریب علم حریت برافرازند باری حکومت در صدد تعرض افتاد و قلع و قمع تصور نمود حضرات ملکم خانی و جمال الدینی بجهت تخویف و تهدید و تشویب شدید حکومت تدبیری اندیشه نمودند که این طائفه را نیز بتهمت اتفاق اندازند اوراق را بمضمونی نگاشتند که اتحاد با این طائفه مظنون و مفهوم گردد خلاصه اخوی ملکم خان را با میرزای همدانی دوست شما و چند نفر دیگر با دو نفر از این طائفه گرفتند اجزای حکومت بدون فحوص و تدقیق در گوشه و کنار بنای تعرض این حزب مظلوم گذاشتند و حال آنکه آن بیچارگان از این شور و آشوب و محرک و متحرک قسم بیزرگوارای الهی بهیچ وجه اطلاع و خبر نداشتند و مقتضای مسلکشان عدم مداخله در این امور است

باری بمجرّد وصول این خبر به اصفهان چون شخصی از خواصّ محرمان ظلّ السلطان نیز متهم و گرفتار شده بود شاهزاده آزاده محض تحصیل برائت ذمت خویش از این فساد و ستر سیئات اعمال مصلحت چنان دید که ظلم و ستمی عظیم بدون جرمی بر این طائفه وارد آمد لهذا مخابره با جلال الدوله نموده در شهر یزد و دهات بتعرض شدید برخاست و ظلم و ستمی روا داشت که در تاریخ عالم شبه و مثلش وقوع نیافته از جمله هفت نفر نفوس که کلّ ناس شهادت پیاکی و آزادگی و فضل و کمالشان میدادند و بهانه‌ئی جز بابتی بودنشان ندانستند و در مدت حیات خاطر موری را نیاززدند آن اشخاص را در پیشگاه حکومت در حضور معدودی جهال مانند حنا و قیافا که خود را علما میشمردند با غل و زنجیر و تیغ و شمشیر حاضر ساختند و تکلیف تبری از این طائفه نمودند چون نپذیرفتند بلکه اقرار و اعتراف نمودند آن مظلومان را هر یک در گذرگاهی از عموم سر بریدند و بدار زدند و بعد جسدشان را در کوچه و بازار با طناب کشیدند و نهایت پاره‌پاره و ریزه‌ریزه کردند و باتش سوختند و نفوسی چند را بکلی غائب نمودند و معلوم نیست که چه بلائی بر سر آنها آوردند و بقدر هزار نفر از شهر یزد سر بصحرا و بیابان نهادند و بعضی از شدت عطش در کوه و صحرا هلاک شدند و جمیع اموال بتالان و تاراج رفت و ظلم و بیداد چنان بنیاد این مظلومان را بیاد داد که اهل و عیال و اطفال مقتولین مظلومین چند روز در زیرزمین گریان و سوزان و لرزان گرسنه و تشنه بسر بردند و طلب آب نتوانستند و کسی رحمی جز زخمی روا نداشت بلکه عموم اهالی بدلاّت و تشویق علما و حکومت بر اذیت شدید برخاستند و قصور و فتوری بهیچ وجه نمودند مگر چند نفر تجار مسیحی که در شهر یزد مسافر بودند نان و آبی بجهت اطفال مظلومان بعد از چند روز بردند لکن آن بیچارگان از شدت خوف و هراس و ترس و اضطراب در را نمیگشودند باری آن شب را جمیع اهالی شهر آئین و چراغبانی کردند و سور و شادمانی نمودند که چنین فتح عظیمی و نصر مبینی دست داد و غافلند از اینکه فی الحقیقه تیشه بر ریشه خویش میزنند و شادمانی کنند و بنیاد و بنیان هستی خود ویران کنند و حیات جاودانی شمرند بسی حسرت و افسوس که غافلند که اشک چشم مظلومان سیل خیز است و آه ستمدیدگان شعله‌انگیز باری حیرت اندر حیرت آمد زین قصص در نزد حکومت منشأ و مبدأ این شور و آشوب معلوم و معروف و ارکان و اعضا واضح و مشهود و برائت آن بیچارگان نیز مثل آفتاب متیقّن و مشوت با وجود این خون مطهر مظلومان ریخته شود و هیکل پاک آزادگان آویخته گردد داوری دارم خدایا من که را داور کنم عدل و داد و انصاف و سداد حکومت و ارکان را از همین قیاس فرمائید

حکایت کنند که از پیشینیان قاضی بود قره‌قوش نام ولکن بی‌هوش و بی‌کوش در زمان حکومت و سطوت او دزدی شبانه بکاشانه جولائی درآمد در تیرگی شب حدقه دیده‌اش مصادم میخی شد که در دیوار بود قضاً چشمش نابینا گشت بامداد در پیشگاه قره‌قوشی دادخواهی نمود چون صاحب خانه را حاضر نمودند قاضی بازخواست نمود که چرا در جدار خویش میخی

نهادی و تصوّر نمودی که شاید دزدی شبانه بخانه درآید و چشمش از صدمه آن نابینا گردد. جولای عرض نمود که دزد را شبانه بخانه بیگانه چه کار او را زجر و سیاست لازم نه مرا قاضی عادل از او نپذیرفت فوراً بقصاص امر فرمود که چشم جولای را نابینا کند چون راه مفرّ ندید عرض کرد که من جولایم و در صنعت خویش بدو چشم محتاج چه که در وقت بافتن راست و چپ را دقت لازم اما همسایه‌ئی دارم صیّاد و شکاری در وقت شکار بیک چشم محتاج چشم راست را باز کند و چپ را بهم نهد و نشان گیرد اگر عدالت خواهید چشم او را بعوض من نابینا کنید فوراً صیّاد بیچاره را حاضر ساختند و دیده‌اش را نابینا کردند و نمودند که این قصاص بسبب چه جرمیست و بجهت چه گناهی حال ملاحظه کن از شدت کیاست و حسن سیاست در حکومت ایران نیز این عدالتها بیش از زمان قره‌قوشی جاری میشود

این نامه بتطویل انجامید ولکن ربّ خبیر شاهد است که از شدت غلبان محبت آن یار مهربان چون قلم بردارم و بنگاشتن آغازم از تصوّر حلاوت یاد و دیدارت خامه را نخواهم که فروگذارم اینست که شرح اشتیاق چون شبهای فراق دور و دراز میشود باقی هر کجائی خدا یار تو باد والسّلام

مورّخه ۱۹ اغسطوس ۱۸۹۱

عباس